بررسی روایت «يأمرك أن تقرأ القرآن علی حرف واحد»

- بررسی روایت «يأمرك أن تقرأ القرآن علی حرف واحد»
- الف) بررسی سندی

بررسی روایت «يأمرك أن تقرأ القرآن علی حرف واحد»

> و أمّا ما وقع فی المقام الثانی فالظاهر من کلام أکثر علمائنا و إجماعاتهم أنّها متواترة إلیه صلی الله علیه و آله و سلم و نقل الإمام الرازی اتفاق أکثر أصحابه علی ذلک کما یأتی نقل کلامه. و قال الشهید الثانی فی «المقاصد العلیة»: إنّ کلاًّ من القراءات السبع من عند اللّه تعالی نزل به الروح الأمین علی قلب سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و علّم الطاهرین تخفیفاً علی الامّة و توهیناً علی أهل هذه الملّة.قلت: و روی الصدوق فی «الخصال» بإسناده إلیهم قال: «قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم: أتانی آتٍ من اللّه عزّ و جلّ یقول: إنّ اللّه یأمرک أن تقرأ القرآن علی حرف واحد. فقلت: یا ربّ وسّع علی امتی. فقال: إنّ اللّه تعالی یأمرک أن تقرأ علی سبعة أحرف» و ربّما استدلّ علیه بقول الصادق علیه السلام فی خبر حمّاد بن عثمان «إنّ القرآن نزل علی سبعة أحرف و أدنی ما للإمام أن یفتی علی سبعة وجوه ..
>
> الحدیث» و فی دلالته تأمّل[1]

در بحث ما عبارت شهید را نقل فرمودند. بعدنبال «الظاهر من کلام اکثر علمائنا». این نقل کلمات علماء بود. در «قلت» میخواهند برای فضای اکثر علماء استشهاد بیاورند. برای این استشهاد دو روایت میآورند. روایاتی که برای «سبعة احرف» در کتب شیعه هست، سه روایت است. ما قبلاً از اینها بحث کردهایم. سومی آنها هم مهم است. چون در فدکیه صفحات در هم رفته، این قسمت ذیل صفحه رفته است. ولی در تفسیر نعمانی –کتاب قدیمی- که مرحوم مجلسی در بحارالانوار میآورند، خود مرحوم نعمانی تعبیرشان این است: «روی مشایخنا عن اصحابنا». این دو تعبیر را میآورند. یعنی وسعت روایت را میرساند.

> روی مشایخنا عن أصحابنا، عن أبي عبد الله علیه السلام قال: قال أمیر المؤمنین صلوات الله علیه: أنزل القرآن علی سبعة أحرف کلها شاف کاف: أمر، وزجر، وترغیب، وترهیب، وجدل، وقصص، ومثل[2]

علی ای حال تعبیر «نزل علی سبعة احرف» در این کتاب هم به این صورت هست «روی مشایخنا عن اصحابنا». ان شاءالله بعداً به این میرسیم.

مرحوم صاحب مفتاح الکرامه به این سومی اشاره نکردهاند. به دو روایت معروفی که درخصال صدوق هست، در اینجا اشاره میکنند.

«قلت: و روی الصدوق فی «الخصال» بإسناده إلیهم قال: «قال رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله و سلم: أتانی آتٍ من اللّٰه عزّ و جلّ یقول: إنّ اللّٰه یأمرک أن تقرأ القرآن علی حرف واحد. فقلت: ای ربّ وسّع علی امتی. فقال: إنّ اللّٰه تعالی یأمرک أن تقرأ علی سبعة أحرف»؛ این روایت اول است که ایشان نقل کرده‌اند. ولو در خصال روایت دوم است. این یک نسخه از روایت است که ایشان در اینجا نقل کرده‌اند. به نظرم در بحارالانوار هم که از کتاب‌های دیگری نقل می‌کند همینطور آمده. یعنی یک امر «أتانی آتٍ من اللّٰه عزّ و جلّ یقول: إنّ اللّٰه یأمرک...» است و بعد مسأله است: «ای ربّ وسّع علی امتی». بعد هم می‌فرمایند: «إنّ اللّٰه تعالی یأمرک أن تقرأ علی سبعة أحرف».

اما در خود بحارالانوار و در مصدر که کتاب خصال باشد، سه بار است. عبارت به این صورت نیست. نسبت به مصدر عبارت سقط دارد. چون تکرار بوده، نمی‌دانم چطور بوده، متن حدیث را حذف کرده‌اند، خلاصه کرده‌اند! من از روی متن خصال می‌خوانم که در باب، حدیث دوم ذکر شده:

> حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد عن أحمد بن هلال عن عيسى بن عبد الله الهاشمي عن أبيه عن آبائه ع قال قال رسول الله ص أتاني آت من الله فقال إن الله عز و جل يأمرك أن تقرأ القرآن على حرف واحد فقلت يا رب وسع على أمتي فقال إن الله عز و جل يأمرك أن تقرأ القرآن على حرف واحد فقلت يا رب وسع على أمتي فقال إن الله عز و جل يأمرك أن تقرأ القرآن على حرف واحد فقلت يا رب وسع على أمتي فقال إن الله يأمرك أن تقرأ القرآن على سبعة أحرف**[3]**

شاگرد: تعبیر دوم هم حرف واحد است؟

استاد: بله، بار دوم آن هست. اما بار سوم را در کروشه گذاشته‌اند. ظاهراً نسخه دیگری در خصال بوده.

شاگرد: نقل عامه با این تفاوت داشت.

استاد: حال باید تطبیق آن را بررسیم. فعلاً تفاوت نسخه اصلی این است.

این روایت یک بحث سندی دارد. به‌خصوص در کتاب‌های زمان ما، در هر ده کتاب که نگاه می‌کنید، نه کتاب از کتاب‌های علوم قرآنی وقتی به این روایت می‌رسند، با نظر جلیل می‌گویند که این سند ندارد. مفادش هم که مخالف حرف واحد است. یعنی این روایت را به‌راحتی کنار می‌گذارند. خب مانعی ندارد. در فضای علمی و کلاسیک این روایت از نظر ارزش‌گذاری و اینکه بخواهند روی آن حساب باز کنند، نوعاً حساب باز نمی‌کنند. گمان من این است که علی ای حال باید به روایت با دقت بیشتری نگاه کرد. ولو در آخر کار شما نپذیرید و بگویید ضعیف است. اما غیر از این است که سریع رد شوید. نکات خیلی خوب علمی در ذیل این حدیث شریف مطرح است. اول سند آن است.

---

[1] مفاتح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسین) ج۷ص ۲۱۵

[2]بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث ج۹۰ ص۹۱

[3] الخصال، ج۲، ص: ۳۵۸

الف) بررسی سندی

در سند می‌بینید که از شیخ صدوق که شروع می‌شود ترضی –رضی الله عنه- صدوق دارد. یعنی شروع آن در محیط محدثین شیعه است. این روایت در مشایخ شیعه شیخ صدوق مطرح بوده. مرحوم صدوق از عامه خیلی می‌آورند. چون کثیر الاطلاع بودند. مشایخی هم از اهلسنت دارند که بحث‌های آن شده است. حال یک وقتی شیخ خود صدوق سنی بود، می‌گفتیم از فضای اهلسنت به تحدیث شیخ صدوق می‌آید. اما این روایت اینطور نیست. می‌گوید رضی الله عنه؛ یعنی شیخی که برای من گفته خودش شیعه بوده.دنباله آن می‌بینید می‌فرمایند: «محمد بن یحیی العطار» که از بزرگان امامیه است.

شاگرد: یعنی اگر از مخالفین بود، رضی الله عنه نمی گفت؟

استاد: نه، ترضی صدوق یکی از مواردی است که از آن بحث کرده‌اند. «رضی الله عنه» اصلاً بالاتر از مخالف است. می‌گویند ترضی صدوق بیش از اینکه می‌گوید عامی نیست، می‌گوید موثق هم هست. عده‌ای خواستند تا این اندازه استفاده کنند. حال بحث ترضی صدوق در جای خودش.

«محمد بن یحیی العطار»؛ می‌بینید که خوب است. **«محمد بن احمد»**؛ محمد بن احمد بن محمد الاشعری؛ ایشان هم مشکلی ندارد و از بزرگان است. تنها «احمد بن هلال» داریم که می‌گویند احمد بن هلال از نظر عقیده غالی بوده و فساد عقیده دارد. ولی در ذهنم این جور هست که در نجاشی دارد « **ثقةٌ فی النقل»؛** در نقل ثقه هست ولی فساد عقیده و غلو را به ایشان نسبت داده‌اند.

«عن عیسی بن عبدالله الهاشمی»؛ ایشان توثیق صریح ندارد اما در کتابها ذکر شده است. به او کتاب هم نسبت داده‌اند. ای در فهرست بود ای در نجاشی. می‌دانم که اسم ایشان آمده است. « **عن ابیه**»؛ عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام. **«عن آبائه»؛** که محمد بن عمر اطرف است. عمر اطرف و عمر اشرف. عیسی بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام. عمر اطرف چرا اطرف است؟ مقابل عمر اشرف است. عمر اطرف فقط علوی است. دیگر فاطمی نیست. عمر اشرف هم علوی است و هم فاطمی است. یعنی ذریه حضرت صدیقه س هم هست. لذا به او عمر اشرف می‌گفتند و به آن هم عمر اطرف می‌گویند.

وقتی به دای این عمر می‌افتیم به دای نامه معاویه می‌افتیم. معاویه نامه ای نوشته و کاری کرده تا روز قیامت هر وقت نامه معاویه ذکر می‌شود لبخندی به لب شیعیان می‌آید. بی اختیار هم می‌آید. نامه معاویه را که می‌گویند، می‌بینید شیعه ها لبخند می‌زنند. دست خودشان نیست. معاویه چه نوشت؟ در کتاب سلیم هست. در نامه نوشته آمدی اسم بچه‌های خودت را ابوبکر و عمر و علی گذاشته‌ای که هر وقت خواستی بگویی رحمه الله، بچه خودت را قصد کنی! ببینید یک نامه معاویه میخ کار را کوبیده است. آنها هم این را می‌گفتند که تو می‌خواهی تقیه کنی! هر وقت می‌خواهی از آنها کلمه‌ای بیاوری می‌گویی رحمت بر بچه خودت باد! آن زمان هم می‌فهمیدند! اما اینکه چرا و رموزش چیست، جای خودش. حتی زمان امام سجاد که اسم عمر اشرف را عمر گذاشتند، چه شرائطی بوده؟ تحلیلش جای خودش.

رواج تسمیه به اسامی عمر و... در زمان معصومین

شاگرد: اسامی خلفاء در آن زمان تنها برای آنها عَلَم بوده؟

استاد: نه، خیلی رایج بوده. استفاده می شده و رایج هم بوده. یکی از جواب هایی که میدهند همین است. میگویند این ذهنیتهایی که الآن هست، در آن زمان نبوده. خدا رحمت کند مرحوم آشیخ عباس طواری که از علماء خیلی زحمت کشیده یزد بودند. استاد ما میگفت به من گفتند که من دوازده ای هجده دور الغدیر را مرور کردم. از اول تا آخر. مرور ورق زدن نه. ایشان میخواندند. یادداشت برداری میکردند. این کار یکی از کارهای ایشان بود. در فیضیه که بودند –ما هنوز به قم مشرف نشده بودیم- می گفتند همه ایشان را میشناختند؛ هر کسی در فیضیه میرفت، ایشان را می شناخت. چرا؟ چون شب و روز هر کسی وارد فیضیه میشد میدید آشیخ عباس با پیرهن و کتاب به دست دور فیضیه دارند مطالعه میکنند. عادتشان این بود. خسته میشدند. کتاب هم دارند. در حالت قدم زدن مطالعه میکردند. عادت کرده بودند و خسته نمیشدند. نشستن صدمه میزند. ایشان صبح تا شب کارشان این بود. کسی که کتاب الغدیر را دوازده دور ببیننند، کتابهای دیگر را چطور بودند.

میخواستم بهعنوان لبخند عرض کنم. ایشان در مدرسه مصلی یزد نشسته بودند. در اوائل طلبگی از ایشان شنیدم. فرمودند شیعه و سنیای با هم بحث کرده بودند. بحثشان مدتی طول کشید. هر کدام هر چه میگفت دیگری قبول نمی کرد. مردد بودند که بحث را کجا برسانند. شخص شیعه به خانه برگشت و فکری کرد و گفت تمام شد. گفت مطلبی به ذهن من آمد که واضح بود. چرا در این مدت به او نگفته بودم؟! صبح آمد و مقابل او نشست و گفت امروز دیگر تمام است. نکتهای به ذهن من آمده که بحث تمام است. گفت خب بگو ببینم چیست. گفت زمانیکه پیامبر خدا بودند، وقتی میخواستند خطاب کنند و عمر را صدا بزنند، چه میگفتند؟ گفت خب میگفتند ای عمر. گفت تمام شد. کسی که پیامبر خدا به او عمر بگوید، دیگر خودت بفهم. خدا رحمتش کند! منظور ذهنیتی که شیعه از او دارد است. لذا گفت پیامبر به او میگفت عمر!

وزان تعبیری «له کتاب» در توثیق رجالی

شاگرد: در مورد عیسی بن عبد الله فرمودید «له کتاب». کتاب داشتن او دال بر چیست؟ اینکه دال بر توثیق نیست؟

استاد: نه، اصلاً صرف «له کتاب» دال بر توثیق نیست. عدهای خواستهاند بگویند –در همینجا هم هست- اگر به اینگونه بود « له کتاب روی عنه جماعة »؛ جماعتی از اجلاء؛ یک نحو دلالت بر امامی بودن او است که روایت او حسن میشود یا دلالت بر موثق بودن او است. اینها را مطرح کردهاند؛ باید ببینیم که چطور میگویند «له کتاب». مثلاً یک نفر بگوید که فلانی به من خبر داد که «له کتاب»، این اصلاً دال بر توثیق نیست.

شاگرد: در تشابک شواهد هم به درد نمی خورد؟ قرینهای بر این باشد که جزء اجلاء بوده؟

استاد: چرا! اما بالجمله نه. اما فی الجمله حتماً اینطور است. اصلاً فضای علم رجال فضای تشابک شواهد است. یعنی از جاهای مختلف شواهدی را پیدا کنید و به هم جفت و جور کنید. نتیجه آن یک مطلب خوب رصین متین شود.

عرضی که من الآن خدمت شما دارم این است: عیسی بن عبد الله هاشمی کتاب دارد و علی القاعده این روایت هم در کتاب ایشان بوده. خب کتابی است که در بین علویین بوده. ایشان نوه عمر اطرف است. میگویند «عن ابائه». پس این روایت در بستر عامه و بطون بنی امیه و رواة آنها نیست. این نکتهای است که باید به آن توجه کرد. سند از احمد بن هلال است که بعد از او به بیت علویین و فرزندان امیرالمؤمنین علیهالسلام میرسد. این نکتهای مثبت است. نمیخواهم بگویم که کار تمام است. نکتهای مثبت است که فضای حدیث فضای روایات اهلسنت نیست.